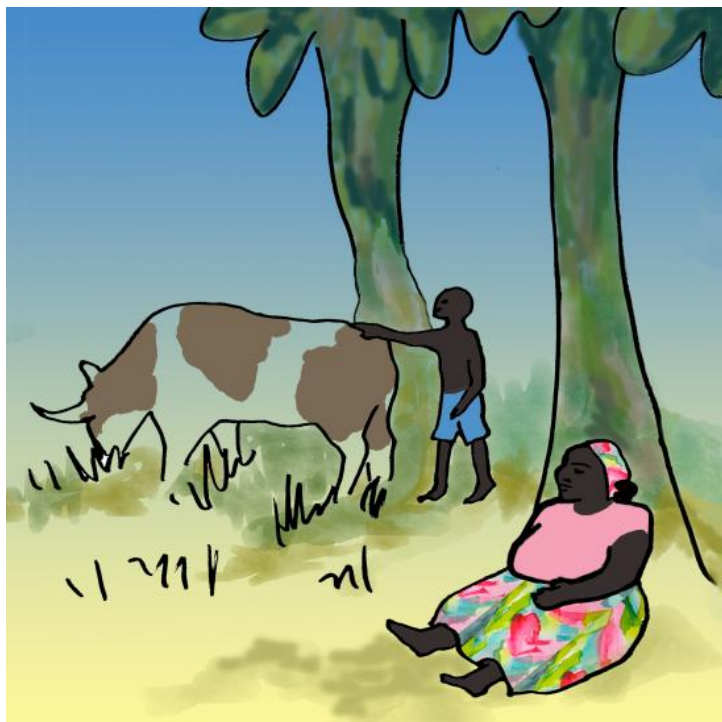


ٲٲٲٲ ٲٲ ٲٲٲٲ



Tingi and the cows

 Ingrid Schechter

 Ingrid Schechter

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

 2

 ٲٲٲٲ / English



او هَدَت دَاشت كِه بَهدر بزرگ از گوه مُراقِبَت كُند.

...

He used to look after the cows with her.



پک روز سَرِیْزِه آمَدَنَد.

...

One day the soldiers came.



آن هـ گوه را بـ خودتـان بُردند.

...

They took the cows away.



تینگى وَهَدْرُبُزْرُگَ فَرَارَ كَرَدَنَدَ وَ پِنهَن شُدَنَد.

...

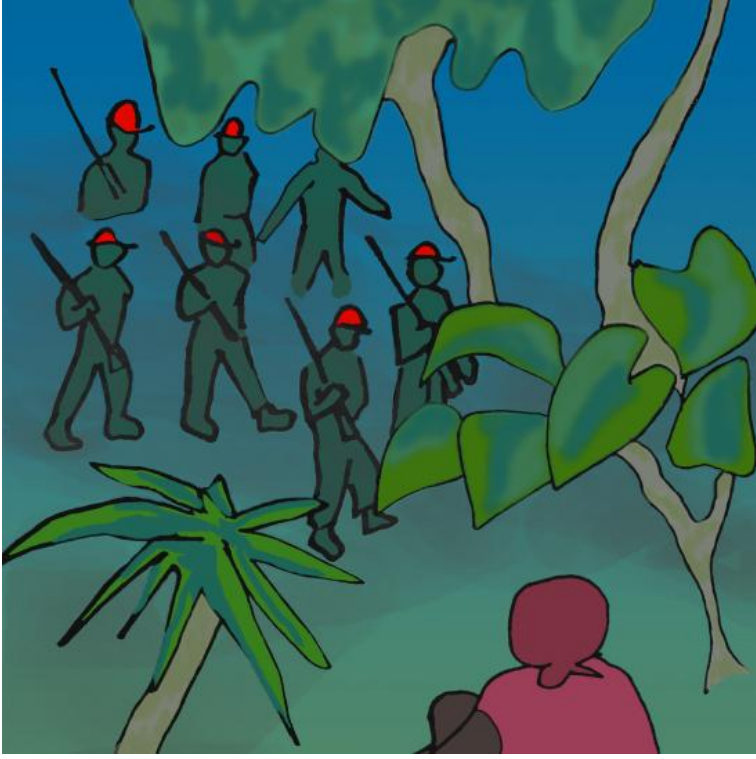
Tingi and his grandmother ran away and hid.



آن ه درېك جنگل څ شې مخفې شْدند.

...

They hid in the bush until night.



سَرِيژَه دَوْبِرَه بَرگَشْتَنَد.

...

Then the soldiers came back.



هدر بزرگ، تینگی را زیر برگ‌ها پنهان کرد.

...

Grandmother hid Tingi under the leaves.



يکي از سربازها پيش را دُرست روی تينگی گذاشت، ولی او سکوت
هند.

...

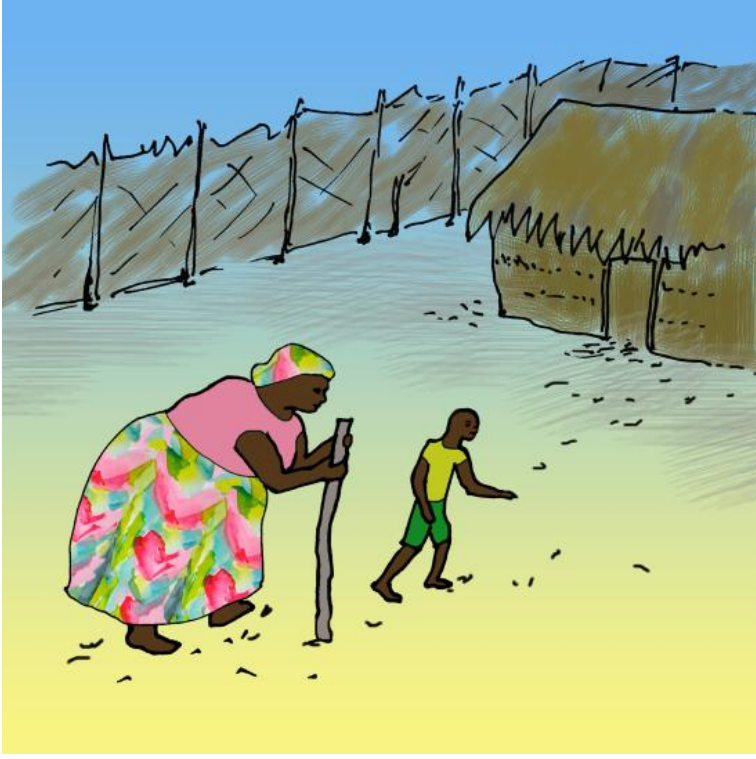
One of the soldiers put his foot right on him,
but he kept quiet.



وَقْتِي كِه هَمه چيز آرام شُد، تينگي وَهَدَر بۇزُرگ بيرون آمَدَنَد.

...

When it was safe, Tingi and his grandmother came out.



آن ه خيلى آرام به خنه رفتند.

...

They crept home very quietly.

